

این کتاب با حمایت
معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
به چاپ رسیده است

حیدر، اسد، ۱۹۱۱ - ۱۹۸۰ م.
امام صادق (علیه السلام) و مذاهب اهل سنت / اسد حیدر؛ مترجم: حمزه علی شیخ تبار. - قم:
انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰.
۳۱۲ ص - (دانشگاه ادیان و مذاهب: ۹۰)

ISBN: 978-964-8090-90-1
ISBN: 978-964-8090-82-6
ISBN: 978-964-8090-83-3
ISBN: 978-964-8090-84-0
ISBN: 978-964-8090-85-7
ISBN: 978-964-8090-86-4
ISBN: 978-964-8090-87-1
ISBN: 978-964-8090-88-8
ISBN: 978-964-8090-89-5

شاپک دوره
جلد اول
جلد دوم
جلد سوم
جلد چهارم
جلد پنجم
جلد ششم
جلد هفتم
جلد هشتم

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
هر جلد مترجم متفاوت دارد.
نمایه.

۱. جعفر بن محمد (علیه السلام)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. - سرگذشت نامه. ۲. شیعه
امامیه - دفاعیه و ردیه ها. ۳. اهل سنت - دفاعیه و ردیه ها. الف. شیخ تبار،
حمزه علی، - مترجم. ب. دانشگاه ادیان و مذاهب. ج. عنوان.

۲۹۷/۹۵۵۳

BP ۴۵ / ح ۹ الف ۸۰۴۱

۱۳۹۰

۲۳۶۳۱۳۸

کتابخانه ملی ایران



اسد حیدر

بامقنعة علامه سید جعفر مرتضیٰ عاملی

ترجمة حمزة علي شيخ تبار

کاری از حلقه ترجمه مرآت





اشارات
دانشگاه ادیان و مذاهب
۹۰

امام صادق علیه السلام و مذاهب اهل سنت (جلد هفتم)

- مؤلف: اسد حیدر
- مترجم: حمزه علی شیخ تبار
- سرویراستار: احمد شهدادی
- ناشر: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
- نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۰
- چاپ: نگارش
- شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- قیمت دوره ۸ جلدی: ۶۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۹۰-۸۸-۸
- حق چاپ و نشر محفوظ است.

• مراکز پخش:

تهران، خ حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش کوچه بامشاد، شماره ۴۰۹،
پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی) تلفن: ۵ - ۸۸۹۴۰۳۰۳ (۰۲۱)
قم، پردیسان، روبه روی مسجد امام صادق (ع)، دانشگاه ادیان و مذاهب.
تلفن: ۱۳ - ۲۸۰۲۶۱۰ (۰۲۵۱)، نمابر: ۲۸۰۳۱۷۱ (۰۲۵۱)

www.urd.ac.ir press@urd.ac.ir www.adyan-eshop.ir

فهرست مطالب

۷	پیش گفتار
۱۹	جمود فکری
۳۷	خلق قرآن
۷۳	بدعت‌ها و گمراهی‌ها
۷۹	بدعت‌گذار کیست؟
۸۹	قصه‌ها و قصه‌گویان
۱۲۲	چکیده بحث
۱۲۵	امام صادق علیه السلام و تفسیر صوفیانه
۱۴۹	مسأله نخست، حبّ و دوستی
۱۵۳	مسأله دوم
۱۸۷	پیشوایان مذاهب
۱۹۱	ابوحنیفه
۲۰۳	حیله شرعی
۲۱۲	ارتباط ابوحنیفه و علویان
۲۱۵	از زبان استاد محمد ابو زهره
۲۱۹	ابو یوسف

۲۴۵	وفات ابوحنیفه
۲۴۵	فرزندان و نسل او
۲۴۶	قبر ابوحنیفه
۲۴۹	احمد بن حنبل
۲۶۱	فرزندان احمد
۲۶۱	صالح بن احمد بن حنبل
۲۶۲	عبدالله بن احمد بن حنبل
۲۶۴	سعید بن احمد
۲۶۴	وفات احمد
۲۷۴	حنبلها، زیر چتر متوکل
۲۸۴	احمد بن حنبل و شیعه
۲۸۹	چکیده و کلام آخر
۲۹۵	نمایه ها
۲۹۵	نمایه آیات
۲۹۸	نمایه اعلام
۳۰۸	نمایه کتاب ها

پیش‌گفتار

نمی‌خواستیم تأخیر در اتمام جلد هفتم از مجموعه امام صادق (علیه السلام) و مذاهب اهل سنت بین ما و خوانندگان جدایی بیندازد. علاقه‌مند بودیم این جلد پایان این مجموعه باشد؛ مجموعه‌ای پر زحمت که البته توجه و اقبال روزافزون خوانندگان عزیز، غبار خستگی را از تن ما می‌زدود. به همین انگیزه تلاش کردیم مشکلات کار را پشت‌ستر گذاریم و هر چه زودتر این جلد را به دست خوانندگان برسانیم؛ اما چه کنیم که مشکلات و موانع بزرگ‌تر و بیشتر می‌شد. اینک برای کامل کردن این مجموعه مهم‌ترین بحث‌های مربوط به هر یک از پیشوایان این مذاهب چهارگانه را با رعایت اختصار مطرح می‌کنیم تا مسائلی که در جلدهای پیشین به آن‌ها نپرداخته‌ایم جبران گردد؛ مسائلی مانند شناخت فرزندان آنان و بررسی دیدگاه‌ها و آثار فکری‌شان که به دلیل گستردگی این مباحث ناچار شدیم با اضافه کردن یک جلد دیگر، مجموعه را در جلد هشتم به پایان برسانیم و امیدواریم با این کار به هدف خود برسیم. در ضمن، بحث‌های مربوط به امام صادق (علیه السلام) را به تأخیر انداختیم؛ چرا که آشنایی با فرزندان و وارثان مکتب ایشان و مسائل مربوط به آن؛ مانند مسأله فرقه اسماعیلیه که منسوب به فرزندان اسماعیل هستند - و نیز شرائط زندگی ایشان به شرح و تفصیل زیادی نیاز دارد. آنچه در این قسمت در پیش می‌گیریم بحث از علل تعصب‌های گروهی و اختلافات مذهبی به عنوان یک مشکل تاریخی است؛ مشکلی که باعث برهم زدن اتحاد مسلمانان و دوری آنان از یکدیگر شد و این همان مسئله‌ای است که در

گفتارهای پیشین، بخش زیادی از کتاب را به بررسی آثار و ریشه‌های آن اختصاص دادیم. گفتیم که این امر تا چه اندازه به مفهوم مذهب‌گرایی آسیب وارد کرد و منجر شد تا گرایش به ستیز با اصلی‌ترین اصول و ارزش‌ها رواج یابد تا جایی که پایبندی به یکی از این مذاهب باعث خارج شدن از مرزهای شریعت می‌شد و بازتاب نامناسبی در جامعه داشته و به آن آسیب وارد کرد و این نبود جز به خاطر آن که اختلافات از حد تبادل آراء و اختلاف نظر سالم گذشته بود. هر گروهی به جای آن که به دنبال سخن صحیح باشد بیشتر به تعصب و پافشاری بی‌جا بر سخن خویش روی آورد تا آن جاکه در برخی از مذاهب اگر آیه‌ای از قرآن با سخن پیشوای آن مذهب مخالفت داشت، این آیه قرآن بود که به کناری گذاشته می‌شد و در نتیجه نظر رئیس مذهب، قانونی واجب و مخالفت با آن بدعت شمرده می‌شد و هر کس به نظر او عمل نمی‌کرد کافر قلمداد می‌شد. در واقع باور این‌ها بر این بود که رأی علماء مذهب، ناسخ و لغوکننده آیه قرآن است چنان که کرخی^۱ می‌گوید:

«قاعدة اصلی آن است که چنانچه آیه‌ای با نظر یکی از بزرگان ما مخالفت داشت آیه را منسوخ و بی‌اعتبار حساب می‌کنیم یا آن نظر را بر آیه ترجیح می‌دهیم. البته بهتر است آیه را به گونه‌ای تفسیر کنیم که با آن نظر موافق شود. همچنین اصل بر این است که هرگاه روایتی با یکی از نظرات بزرگان ما مخالفت داشت آن روایت را از اعتبار ساقط می‌کنیم یا قواعد باب تعارض روایات را جاری می‌کنیم؛ یعنی فرض می‌کنیم این روایت با روایت دیگری مانند خود مخالفت کرده است در نتیجه یا به دنبال دلیل دیگری می‌رویم یا این که تلاش می‌کنیم یکی از اسباب معتبری که باعث تقویت و ترجیح یک روایت می‌شود را پیدا کنیم. راه دیگر آن است که روایت و آن نظر را با هم به گونه‌ای جمع کنیم»^۲

۱. عبدالله بن حسن ابوالحسن کرخی (۲۶۰-۳۴۰) آخرین پیشوای مذهب حنفیه بود. او بر اساس قواعد همین مذهب، در مسائل مختلف اجتهاد و استنباط می‌کرد و از آثار او «المختصر» و «شرح الجامع الصغیر» و «شرح الجامع الکبیر» را می‌توان نام برد. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۵۴.

۲. از دکتر مصطفی سعید الجن که از کتاب «اصول» کرخی نقل کرده است، ص ۸۴ چاپ قاهره، ۱۹۷۲.

این نوشته گویای آن است که آن‌ها تا چه اندازه نسبت به مذهب خویش تعصب دارند، آن چنان که دیدگاه‌های پیشوایانشان را حتی در صورت مخالفت با واقع معتبر می‌دانند. آن‌ها حاضرند قرآن را با دیدگاه‌های علمایشان موافق کنند و اگر آیه قرآن با آن مخالف باشد آن آیه را بی اعتبار دانسته و به نظر علماء خود عمل کنند. در واقع آن چنان گرفتار پیروی متعصبانه از مذهبند که آیات و روایات را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که از حقیقت بسیار فاصله دارد و این نوع از مذهب گرایی همان است که خدا و پیامبرش با آن دشمن‌اند.^۱

آداب و اصول حکومت داری سبب شد تأسیس و ترویج «مذهب گرایی» و تعیین رهبر و پیشوای برای فقه، رُکنی از سیاست به شمار آید. به همین دلیل، میزان رشد و فعالیت مذاهب را موضع گیری حاکمان مشخص می‌کرد؛ چرا که حاکمان همیشه بر اساس یک مذهب خاص عمل نمی‌کردند، بلکه این شرایط، روابط و عوامل نفوذی بودند که همیشه تعیین کننده بودند و این نکته هنگامی روشن تر می‌گردد که می‌بینیم جهان اسلام در آن روز عرصه قدرتمندی‌هایی بود که نتیجه اش به شکل حکومت‌ها یا پست‌ها و یا نیروهای نظامی جدید ظاهر می‌شد و در این بین، منصب قضاوت که در زندگی مردم اهمیت بسیار داشت، یکی از اصلی ترین امور حکومتی بود که در معرض مذهب گرایی قرار داشت و چشم طمع به آن دوخته می‌شد. به همین خاطر قضاوت پس از مدتی منحصر در مذاهب اربعه شد و امور به سمتی پیش رفت که مقامات فقهی و مرجعیت، در انحصار افراد مشخصی درآمد.

معروف است که ابی زرع - شاگرد بلقینی - از استاد خود پرسید: چرا شیخ تقی الدین السبکی فتوا نمی‌دهد با این که شرایط اجتهاد را دارد؟ بلقینی پاسخی نداد و سکوت کرد. پس از آن ابو زرع گفت: «به نظر، دلیلش مسئولیت‌هایی است که برای فقهای مذاهب اربعه تعیین شده است، در نتیجه هر کس خودش جداگانه اجتهاد کند

۱. الاخلاقی فی القواعد الاصولیه، دکتر مصطفی سعید الجن، ص ۹.

از آن مسئولیت‌ها محروم می‌شود و به ویژه از پست قضاوت کنار گذاشته خواهد شد و مردم دیگر در مسائل شرعی به سراغ او نمی‌روند و او را اهل بدعت می‌شمارند. پس از این سخن استاد لبخندی زد و حرف او را تایید کرد.^۱

این فضا، بر چگونگی برخورد با رویدادهای تاریخی نیز تاثیر گذاشت آن چنان که بیشتر تاریخ‌نگاران گرایش قبیله‌ای و طائفی داشتند. گرایشی همراه با تعصب قومی و قبیله‌ای و متکی بر خرافات بی‌اساس که آتش اختلاف و دو دستگی را هر چه بیشتر برمی‌افروخت و سبب می‌شد که اختلاف و تفرقه بر حقیقت‌طلبی غالب شود؛ همه چیز از اسلوب منطقی خویش خارج گردد و به واقعیت‌ها (ی تاریخی) توجهی نشود و این نبود جز برای جلب رضایت حاکمان و نزدیکی به دستگاه حاکم.

و این گونه تاریخ‌انگنده از آثار این گرایش‌ها شد تا جایی که جست‌وجوی حقیقت و تلاش در راه کشف واقعیت برابر با گذشتن از هفت خوان مشکلات شد؛ چرا که سال‌های سال به آنچه از منابع متعصب و رهبران اختلاف دریافت شده بود بسنده شد و به همین سبب واقعیت و تاریخ شکل ثابتی به خود گرفت. این حقیقت ثابت سدی بود همیشگی در برابر موج بیداری جوانان جست‌وجوگر دانش و حقیقت که روز به روز تقویت می‌شد. ویژگی بارز دانشمندان و محققین وابسته به حکومت، این بود که می‌خواستند موضوعاتی را مطرح کنند که به خاطر ارتباط باز و ایای دقیق زندگی مسلمانان، اهمیت ویژه‌ای داشت. مجوز ورود به دنیای قصرها و زندگی پادشاهی و رفاه درباری، بر افروختن آتش اختلاف و دودستگی بود. به همین خاطر، این دسته از دانشمندان در حق نسل‌های ما جنایتی بزرگ انجام دادند؛ چرا که از زیر بار مسئولیت‌های اساسی یک دانشمند و محقق، شانه خالی کردند و در نقل و ثبت رویدادها و شرایط و اسباب آن، اصول امانت‌داری را رعایت نکردند. تا جایی که دیدگاه‌های گوناگون را بدون بررسی جایگاه و موقعیت تاریخی آن ثبت می‌کردند و پیداست تا هنگامی که محققین

و تاریخ‌نگاران اندیشه حکومت را در سر می‌پروراند، نمی‌توان به سیری تاریخی که سازگار با مصلحت مسلمانان و ارزش‌های قطعی دین باشد دست یافت؛ ولی با همه این‌ها این اختلافات به مسائلی چون توحید و یا کتاب و سنت سرایت نکرد، بلکه بیشتر در حد مسائل فقهی و یا مواردی که در درجه دوم اهمیت قرار داشتند باقی ماند. بنابراین همه مسلمانان در یگانگی خداوند با هم اتفاق نظر داشتند و همه پذیرفته بودند آنچه به عنوان قرآن در اختیار آنان است بدون کم و کاست همان وحی است که بر پیامبر نازل شده است. همچنین در این‌که باید به سنت پیامبر عمل کرد اختلافی نبود، گرچه در زمینه تفسیر و فهم قرآن و حدیث اختلافاتی وجود داشت و یا در روش یقین به این‌که حدیثی واقعاً از پیامبر است یا خیر دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشت. در مقابل اختلاف انگیزان متعصب، گروه دیگری از دانشمندان با شمشیر قلم‌شان، دست نادانان و دروغ‌گویان را از سنت پیامبر ﷺ کوتاه کردند. در حقیقت آن قدر به بحث در مورد اختلافات مذهبی و گرایش‌های قومی و قبیله‌ای پرداخته شد که دیگر نیزویی برای مسلمانان نمانده است و از آن‌جا که تاریخ اسلام از همان روزهای نخست شاهد دودستگی و اختلاف بوده است نمی‌خواهیم در مورد آثار اختلاف و گرایش‌های شخصی و منفعت‌طلبی در جامعه اسلامی بحث کنیم و یا مقصر را پیدا کنیم، بلکه برآنیم بستری که این اختلافات در آن رشد کرده است را شناسایی کنیم؛ اختلافاتی که بسیاری از بگو مگوها و دشمنی‌ها را به همراه آورد و حتی گاهی به برپایی جنگ‌هایی خونبار انجامید و چه بسیار آبروها و منزلت‌هایی که از بین رفت.

در بخش‌های پیشین دیدیم که چگونه همه چیز دست به دست هم داد تا مشکلات سربرآورد و امت اسلام گرفتار آزمایشی سخت و نفس‌گیر شود. شرایط پریشان، بستری شد تا نادانان، هوچی‌گران و عوام‌فریبان فرصت را غنیمت بشمارند و در مقابل، اندیشمندان هم در نهایت فشار، سکوت کنند. دانشمندِ مصلح شیخ محمد عبده از آن روزها، چنین می‌گوید:

«آنچه باعث ماندگاری اختلاف می شد شیوع نادانی و همچنین تعصب علمای قدرت طلب نسبت به مذاهبشان بود که در واقع این مذاهب مایه گذران زندگی و حفظ جایگاهشان در جامعه بود.

از سوی دیگر حاکمان نیز این دسته از علماء را تایید می کردند تا از طریق این عالمان بتوانند بر مردم چیره شوند و مردم را از استقلال فکری محروم کنند و از این رهگذر بود که می توانستند به آرزوهایشان یعنی استبداد، فساد و تباه سازی جامعه برسند.

اگر علماء با اتفاق نظر بگویند، فلان موضوع درست است و دلیلش هم این است که ما می گوئیم، حاکم ناچار می شود تسلیم آنان شود؛ چون هرگاه افراد خاص و تاثیر گذار جامعه با هم یکپارچه شوند، افراد عادی از آنان پیروی می کنند. این یکپارچگی تنها ابزار جلوگیری از خودکامگی و زورگویی حاکمان است. به همین خاطر است که دین همه را به برطرف کردن اختلافات و دعاواها و جنگ زدن به ریسمان وحدت فرا می خواند. این معنای این آیه است که می فرماید: "واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا؛ همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید. یا در جای دیگر می فرماید: "ولا تنازعوا فتفشلوا؛ با هم نزاع مکنید که سست شوید" و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: "یس از من به کفر باز نگردید، آن چنان که گردن یکدیگر را (بر اثر اختلاف) بزنید".

مرحوم شیخ عبده می گوید: «ما با همه این دستورات مخالفت کردیم. پراکنده و با هم درگیر شدیم، چون هر کدام از ما در پیروی از مذهب خود، تعصب می ورزد و با دیگر برادران مسلمان خود به خاطر همان تعصب، دشمنی می کند به این گمان که با این دشمنی به دین خدا کمک می کند، غافل از این که اختلاف بین مسلمانان هیچ نتیجه ای جز تنهایی و ناتوانی دین ندارد؛ چرا که سنی با شیعه می جنگد، شافعی انسان های وحشی را علیه حنفی تحریک می کند و حنفی هم در مقابل، شافعی را با اهل ذمه مقایسه می کند»^۱.

سید رشید رضا می‌گوید: «برخی از پیروان پیشوایان مذاهب کلام پیشوایان خود را هنگامی که با حدیث صحیحی مخالفت کند بر سخن پیامبران مقدم می‌کنند، آن چنان که کلام پیامبر معصوم را با این که به درستی سند آن اعتراف دارند، به خاطر یک نقل قول از پیشوای خود رد می‌کند و به احتمالات ضعیفی به عنوان دلیل استناد می‌کنند»^۱

در ادامه ناچارم اشاره کنم این کلام، بیانگر واقعیتی است که گوینده آن از آن منحرف شده و بعدها به همین چیزی که این جا ناپسند شمرده، میل پیدا کرده است؛ چون سید رشید رضا اگرچه در دوره شکوفایی اصلاح‌گران و تبلور اندیشه‌های بیدارگر زندگی کرده است؛ ولی گاه به خیل مخالفین اندیشه «رهایی از تعصب» و تفکر «تحقیق و بحث» پیوسته است و با پرچمداران این دو تفکر همچون مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردش، شیخ محمد عبده و هر کس که با جریان بیداری و وحدت اسلامی پیوندی داشته مخالفت کرده است.

نمونه‌هایی از اختلافات و دعواها را از زبان ابن قدامه بشنوید:

«در طرابلس غرب عده‌ای از مردم به قاضی مراجعه کردند و گفتند: مساجد را بین ما و حنفی‌ها تقسیم کن؛ چرا که یکی از فقهای آن‌ها از ما به عنوان اهل ذمه یاد می‌کند تا جایی که این روزها بین حنفی‌ها اختلاف شده است که آیا برای حنفی جایز است که با یک شافعی ازدواج کند؟ برخی از آن‌ها می‌گویند از دواج صحیح نیست؛ چون یقین نداریم که شافعی‌ها ایمان دارند. به خاطر این که شافعی‌ها می‌گویند مسلمان می‌تواند بگوید "من ان شاء الله ایمان دارم" و این نشانه این است که به ایمان خود یقین ندارند و حال آن‌که ایمان باید با یقین همراه باشد و دیگر آن‌که یکی از پیروان حنفیه دیدم فردی با این که در نماز جماعت شرکت کرده، خودش هم حمد را می‌خواند به خاطر همین ضربه‌ای به سینه آن نمازگزار زد، آن چنان که آن شخص به پشت افتاد و نزدیک بود بمیرد و شخص دیگری انگشت سبابه فردی را به این خاطر که آن انگشت را در تشهد

بالا آورده بود شکست و چون یکی از علمای حنفیه - که همان کیدانی است - این کار را حرام کرده بود؛ یعنی او فتوای این عالم را یک نص صریح الهی تلقی کرده و آن را حکمی یقینی به نظر آورده است، در نتیجه هر کس با آن مخالفت کند باید مجازات شود.^۱

علامه غریب عبدالسلام الشافعی در بحث اختلافات می گوید: «انجام دادن یا ندادن کاری که لطمه ای به حکم شرعی نمی زند اشکال ندارد... از ابتدا مردم از هر یک از علماء که پیش می آمد سؤال می کردند و حساسیت و تعصبی به یک مذهب خاص نداشتند و هیچ یک از پرسش کنندگان را رد یا تکذیب نمی کردند. این روند ادامه داشت تا آن که دوره این مذاهب و پیروان متعصب آن ها پیش آمد. هر کس از پیشوایش چنان تقلید می کرد که گویی او پیامبری از سوی خداست اگرچه گفته های او با استدلال و برهان مخالف باشد و این روش همان دور شدن از حقیقت و مسیر صحیح است که هیچ یک از صاحبان خرد آن را نمی پذیرد».^۲

و تاج سبکی می گوید: «در بین پیروان مذاهب مختلفی دیدم که برخی آنقدر تعصب داشتند که پشت سر برخی دیگر نماز نمی خواندند و چه بسیار نمونه هایی دیدم که بازگو کردن آن ها ناپسند است. وای بر این ها! این اشخاص کجا و خدا کجا (که چنین احکامی صادر می کنند). اگر شافعی و ابوحنیفه امروز زنده بودند این ها را به شدت نکوهش می کردند».^۳

هم چنان که ابن قدامه می گوید چهار صد قاضی حنفی و شافعی از دست همین هیاهوها مهاجرت کردند. رخدادهایی در دمشق بین شافعی ها و حنبلی ها و بین شافعی ها و حنفی ها پیش آمد که همگی به سبب زخم زبان ها و رد کردن باورهای یکدیگر بود که به بهانه های واهی پیش می آمد؛ برای نمونه ابن قشیری - از علماء شافعیه - وارد بغداد می شود و بالای منبر می رود تا مردم را موعظه کند. بلافاصله

۱. همان، ج ۱، ص ۱۲-۱۵.

۲. عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید، دهلوی، ص ۱۲.

۳. الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاريخ، سخاوی، ص ۱۳۰-۱۳۱.

بزرگ حنبلی‌ها بلند می‌شود و بین شافعی‌ها و حنبلی‌ها درگیری پیش می‌آید و سرانجام شماری از علما زندانی می‌شوند تا آتش فتنه خاموش شود.^۱ در سال ۴۲۱ ه.ق. نیز بین شماری از ترک‌ها و هاشمی‌ها درگیری می‌افتد. سپس همین هاشمیون جمع می‌شوند و با شیعیانی که پیرو آن‌ها بودند و دیگر مردم به مسجد مدینه می‌روند، قرآن‌ها را بالا می‌برند و مردم را تحریک می‌کنند و در نتیجه شماری از قبیله کرخ به طرفداری از آن‌ها بر می‌خیزند. ترک‌ها که در آن زمان سربازان حکومت و جاسوسان بغداد بودند، همه جمع شده و جنگ و کشتار شدیدی بین دو طرف در می‌گیرد^۲ و در این بین، نقش دستگاه حاکم را در آنچه رخ می‌دهد نباید نادیده گرفت. نباید فراموش کرد که این درگیری‌ها و نیز آسیبی که از این رهگذر به جایگاه دانش وارد می‌شود و یا توهینی که به صاحبان مقامات دینی می‌شود همه و همه ثمره عملکرد حاکمان است؛ چرا که حاکم به گروهی می‌پیوندد و از آن پشتیبانی می‌کند با این که می‌داند این کار نادانان است. همان گونه که ابن کثیر لیز در توصیف آنان به این مطلب تصریح می‌کند^۳. و اگر این گونه نیست، چگونه ممکن است سخنران مسجد جامعی با آجر مجروح شود و بینی‌اش بشکند و شانه‌اش به شدت آسیب ببیند؟ و چرا گروهی دیگر از مردم، با عده‌ای که در عاشورا، با قمه عزاداری می‌کنند و در رو می‌شوند و جنگ و کشتار شدیدی در می‌گیرد و از هر دو گروه، شمار زیادی کشته می‌شوند و درگیری‌های ناگوار گسترده‌ای بین آن‌ها رخ می‌دهد؟

ابن جوزی از حوادث سال ۴۹۴ ه.ق چنین می‌گوید: «حاکم وقت سیصد و چندی از پیروان مذهب باطنیه را کشت و در همین مورد نامه‌ای به خلیفه نوشت، سپس هر کس که گمان می‌رفت پیرو این مذهب باشد را دستگیر کرد و مردم معمولی هم نا

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۲۴۴/۲۴۷.

۲. البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۲۶ و ۲۸.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۳۱۲.

می توانستند درباره زندگی دیگران جاسوسی می کردند. چنان شد که هر کس با دیگری دشمنی ای داشت او را به پیروی از این مذهب متهم می کرد. آن شخص نیز مورد پیگرد دستگاه حاکم قرار می گرفت و اموالش مصادره می شد.^۱

بسیاری از درگیری هادر بین مردم، به دلیل اختلاف نظر بین مفسرین، فقیهان و یا دیگر دانشمندان بوده است. به جای آن که جلساتی تشکیل شود تا اشتباه و اختلاف برطرف گردد، همان اختلاف نظر بهانه ای برای درگیری شده است و باعث شده تا هیاهو زیاد شود و کسانی که نیت های آلوده داشتند و خود را بین مسلمانان جازده بودند وارد معرکه شوند. از دیگر حوادث این بود که حنبلی ها با دیگر مذاهب بر سر تفسیر آیه، «عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً»^۲ امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند» اختلاف پیدا کردند. نظر حنبلی ها این بود که منظور این است که خدا پیامبر را بر عرش خود می نشاند و دیگر مذاهب می گفتند منظور از این آیه مقام شفاعت است. آتش جدال بالا گرفت و درگیری، گسترده تر شد. حنبلی ها با طرف های درگیر خود وارد جنگ شدند؛ چون آن ها در بغداد قدرت زیادی داشتند^۳ و این قدرت ثمره پشتیبانی حکومت، توجه توده مردم و پیوستن بسیاری از سربازان حکومت به آن ها بود. در این بین شمار زیادی کشته شدند. گردانندگان این فتنه گروه ابی بکر مروزی بودند^۴ که پشتشان به قدرشان گرم بود. تا مدت ها مردم را می ترساندند و برای برخی از قبایل دردسر ایجاد کرده و برخی را علیه برخی دیگر تحریک می کردند تا این که این سبب شد خلیفه «راضی» حکمی صادر کند که اگر آن ها دست از ظلم خود برندارند کشته خواهند شد.^۵ نکته قابل توجه آن است که این حکم، فعالیت آن ها را متوقف کرد؛

۱. المنتظم، ابن جوزی، ج ۹، ص ۱۲۰.

۲. اسراء: ۷۹.

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۴.

۴. الکامل، ج ۸، ص ۱۳۲.

۵. تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۲.

فعالیت‌هایی مانند فتنه‌انگیزی و بدگویی یا اهانت به دیگران. این حکم باعث شد تا مردم از دست در دسرهایی که به خاطر تعصب در باورهایی مانند جسم‌پنداری خدا برایشان ایجاد شده بود راحت شوند.

«راضی» بیانیه بسیار صریح و شدید‌الحنی صادر کرد و آن‌ها را در پایان نامه‌اش به مجازات‌های سنگین تهدید کرد. در بخشی از منشور او آمده است: «شما مردم را به دینی آمیخته با بدعت‌های واضح و آیین‌های گناه آلوده‌ای می‌خوانید که قرآن آن‌ها را تایید نمی‌کند؛ زیارت قبور پیشوایان را عیب می‌شمارید و انکار می‌کنید و کسانی که آن‌ها را زیارت کنند متهم به بدعت می‌کنید و حال آن‌که خودتان بر سر قبر مردی از مردم عادی جمع می‌شوید...» و محتوای نامه بیانگر بازگشت به حقیقت و اندیشه سالم است.

تعصب شدید به سلاحی فاجعه‌آمیز در دست حاکمان و اطرافیان‌شان تبدیل شد؛ برای نمونه حنبلی‌ها از وجود کسانی که نسبت به مذهب آنان تعصب داشتند برای جلب توجه حاکمان بهره گرفتند تا ز یاد روی معتزله در زمان قدر‌تشان را تلافی کنند. وزیر یحیی بن محمد بن هبیره، حنبلی و متعصب بود، بنابراین حنبلی‌ها از قدرت او بهره‌مند شدند و در اموری که به آنان مربوط نبود دخالت کردند... در مقابل، مذاهب دیگر هم از چنین یاوران متعصبی محروم نبودند، پس هر کس که مسئولیتی داشت تلاش می‌کرد به مذهب خود کمک کند و مذهب مقابل را به زمین بزند. مرجان خادم، شافعی مذهب بود و علیه حنبلی‌ها تعصب داشت. با ابن هبیره دشمن بود؛ چرا که او روی حنبلی‌ها تعصب داشت، همان گونه که دشمنی خود را با ابن جوزی - که از عالمان حنبلی و معروف عصر خود بود - آشکار کرد. در همین عصر امیر محمد بن موسی الترمذی امیر دمشق بود که حنفی مذهب و البته متعصب هم بود و با دیگر مذاهب به ویژه شافعی دشمن بود و همیشه می‌گفت شافعی‌ها از مسلمانان نیستند و می‌گفت: اگر من ولایت و سرپرستی مسلمانان را در اختیار داشتم از شافعی‌ها جزیه می‌گرفتم.^۱

هنگامی که نظام الملک به وزارت رسید نتوانست در دربار موقعیت ویژه‌ای برای شافعی‌ها به وجود بیاورد و نتوانست از تعصب گروه‌های گوناگون که بسیار با هم دشمن بودند بکاهد. هر دانشمند و عالمی را که فکر می‌کرد از شأن و جایگاه خوبی برخوردار است به بغداد می‌فرستاد؛ ولی حنبلی‌ها دست از توهین و ضرب و شتم و برهم زدن اوضاع بر نمی‌داشتند. بارها گفتیم که چه چیز باعث شد مسلمانان به جایی برسند که این‌گونه با هم کینه و دشمنی داشته باشند و یکدیگر را متهم به کفر و شرک کنند. لازم است با نمونه‌هایی از رخدادها و حالات جامعه‌ای که از تفرقه رنج می‌برد همراه شویم. جامعه‌ای که آثار تعصب را تحمل می‌کند؛ یعنی اختلاف، دشمنی و کینه که به پیوند و اتحاد اعتقادی لطمه می‌زند و جامعه را از حقیقت اسلام دور می‌کند و نظم اسلامی را که باعث احقاق حق مردم می‌شود از جامعه سلب می‌کند. سردمداران این تعصب و بنیان تفرقه و آشوب و بلوا با دقت دست روی نقاط معینی می‌گذارند و تلاش می‌کنند آتش آن مسائل را برافروزند. آن‌ها با هر که جامعه را به حقیقت دین برمی‌گرداند و باعث رسوایی عاملان این حوادث و برملا شدن انگیزه پشت این رویدادها می‌شود مبارزه می‌کنند.

این رخدادها اگر در سطح حاکمان رخ دهد به نسبت خواسته‌ها و مصالح حکمرانی که به دنبال اهداف خاصی است رنگ‌های گوناگون به خود می‌گیرد و اگر همین رخدادها در سطح صاحبان موقعیت‌های اجتماعی با توجه به اختلاف سطوحشان اتفاق بیفتد، نقابی می‌شود برای منفعت‌طلبی‌های پشت پرده. در حالی که می‌بینیم مردم در آتش تفرقه می‌سوزند و وجود و اناس جامعه اسلامی در حال از هم پاشیدن است و روح دشمنی که سطحی‌ترین روابط انسانی آن را نمی‌پسندد، بر جامعه حاکم شده است. بنابراین تا وقتی مسئله جاری جامعه، قوم‌گرایی و اختلاف قباایل است چگونه «کلمه توحید» مایه وحدت آنان می‌شود و چه گونه شریعت پیامبر مصطفی محمد صلی الله علیه و آله باعث پیوند قلوب آن‌ها به یکدیگر می‌شود. در مطالب بعد چکیده برخی از دیگر عوامل را توضیح می‌دهیم.